

نقش پیش فرض‌ها در شکل‌گیری مبانی نظری هویت ملی

موسی نجفی*

سیدرضا حسینی**

چکیده

هویت واقعی عینی است که در طول تاریخ شکل می‌گیرد و واقعیت‌های عینی نمی‌توانند چندگانه باشند اگرچه می‌توانند از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گیرند. چگونگی شکل‌گیری هویت ملی ایرانیان نیز مستثنی از این امر نیست. تاکنون نظریه‌های مختلفی در خصوص هویت ملی مطرح شده است این نظریه‌ها بعضاً متفاوت و در برخی موارد متضادند. تضاد این نظریه‌ها مبتنی بر پیش‌فرض‌های متفاوت آنها در حوزه فلسفی و اجتماعی است.

پیش‌فرض‌های فلسفی و اجتماعی بر چگونگی شکل‌گیری نظریه‌ها تأثیر گذاشته و جهت و هدف آنها را مشخص می‌کند. در برخی از نظریه‌ها با پیش‌فرض‌های فلسفی، اساساً جامعه به عنوان یک واحد حقیقی به رسمیت شناخته نمی‌شود بر این اساس ملت وجود حقیقی نخواهد داشت و آنچه وجود دارد فرد است. در برخی دیگر از نظریه‌ها با پیش‌فرضی متفاوت ملت نه تنها وجود دارد بلکه از رشد آگاهی و تکامل برخوردار است. در این مقاله تلاش شده تا ضمن بررسی نظریه‌های مختلف در خصوص هویت ملی پیش‌فرض‌های فلسفی و اجتماعی آنان مورد بررسی قرار گیرد و ظرفیت نظریه مورد بررسی نیز به لحاظ توانایی آن جهت تحلیل واقعیت‌های موجود ارزیابی شود.

کلیدواژه‌ها: هویت ملی، ملت، اصالت فرد، خودآگاهی، فرهنگ ملی.

* استاد علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی najafisa@yahoo.com

** دکتری علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول) hoseinni@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۹/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۲

۱. مقدمه و تعاریف هویت ملی

هویت ملی مفهومی جدید است که بر پیش فرض وجود یک ملت و آگاهی ملی استوار است. هویت ملی یک مفهوم واقعی است متفکران رشته‌های گوناگون هر کدام از زاویه‌ای به بحث و بررسی درخصوص آن می‌پردازند. هویت ملی با حس خود برتر بینی و بی‌همتایی تفاوت دارد چون بیان این حس نیازمند وجود یک ملت نیست «پیش از ظهور ناسیونالیسم، برخی گروه‌های قومی و جوامع فرهنگی بدون اشاره به هویت ملی دارای حس بی‌همتایی بودند.» (دایرالمعارف ناسیونالیسم، ج ۳، ص ۱۴۶۹)

هویت‌های جمعی و هویت‌های فرهنگی همواره وجود داشته‌اند با تشکیل ملت‌ها این هویت‌ها در چارچوب هویت ملی مفهومی عمیق‌تر پیدا می‌کنند.

هویت ملی در چارچوب دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلفی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

دیدگاه عینی و ذهنی از جمله مهمترین نظریه‌های مطرح در این خصوص است این دیدگاه‌ها بیش از اینکه جمع‌ناپذیر باشند مکمل یکدیگرند. دیدگاه ذهنی بر احساس تعلق و وابستگی و آگاهی ملی تأکید دارد اما دیدگاه عینی بیشتر بر معیارهای عینی شناسایی و عضویت تأکید دارد. بررسی هویت یک ملت به معنای توجه و بررسی شخصیت حقیقی یک ملت است. شخصیت مردم یک سرزمین مبتنی بر نگاهی هستی-شناسانه و معرفت‌شناسانه است که موجب بروز نگرش‌ها و ویژگی‌ها و خصوصیات در آنها می‌شود و آنها را از دیگران متمایز می‌کند.

«هویت ملی مجموعه‌ای از نگرش‌ها و گرایش‌های مثبت نسبت به عوامل، عناصر و الگوهای هویت بخش و یکپارچه‌کننده در سطح یک کشور به عنوان یک واحد سیاسی است.» (صنیع اجلال، ۱۳۸۴: ۱۰۴)

عناصر اصلی هویت از پیش موجود هستند تفاوت در معنا و اهمیت آنها نهفته است که هویت‌ها و شخصیت‌های مستقلی را به لحاظ فرهنگی و ملی ایجاد می‌کنند.

هویت‌های ملی در عصر جدید با ابتناء بر رشد خودآگاهی مردم در قالب فرهنگ‌های ملی و با تکیه و تأکید بر ارزش‌های انسانی شکل گرفته‌اند. حتی تأکید بر برابری‌های اقتصادی در فرهنگ سوسیالیستی اگرچه سطحی نازل از ارزش‌های انسانی را نشان می‌دهد اما در هر حال خارج از این چارچوب نیست همچنین تأکید بر آزادی‌های سیاسی نیز در چارچوب ارزش‌های انسانی قرار می‌گیرد این موضوعات رشد و تکامل هویت-های جمعی در قالب هویت ملی را نشان می‌دهد و این رشد حاصل فرهنگ مردم

است. مفاهیم و ارزش‌های انسانی بسته به این که در چارچوب چه فرهنگی قرار می‌گیرد معنا و مفهومی متفاوت پیدا می‌کند و با تأثیر بر شرایط تاریخی، سیاسی و اجتماعی آن ملت موجب بروز رفتارهای متفاوت می‌شود.

«معمولاً بارزترین و عمیق‌ترین انگارهای هویتی یک کشور در فرهنگ آن قوم تجسم می‌یابد. در بررسی نقش فرهنگ و جلوه‌ها و بازنمایه‌های آن در هویت ملی، صرف‌نظر از ارزش‌های نهفته در خود آن فرهنگ، نقش و تأثیر و تأثر آن از نظر اجتماعی و سیاسی و تاریخی نیز بررسی و تجزیه و تحلیل می‌شود.» (نجفی، ۱۳۸۷: ۴۱)

مهمترین جلوه‌ها و بسترها برای توجه و بررسی فرهنگ یک ملت را می‌توان در چند مورد عنوان کرد ۱. دین ۲. تاریخ مشترک ۳. زبان ۴. جغرافیا ۵. عرف و سنت.

اینکه کدام یک از این عوامل و بسترها مهمتر است و بار هویتی یک ملت را برعهده دارد در هر زمان و مکان و در هر منطقه و کشوری متفاوت است. در این باره که کدام یک از این عوامل در بررسی هویت یک ملت نقش مهمتری دارند باید توجه داشت که در تاریخ آن ملت و در شرایط ویژه کدام یک از این عوامل نقش برجسته‌تری داشته‌اند. تاریخ یک ملت که البته مشخص است اما مهم‌ترین مقطع تاریخی آن ملت را که موجب شکل‌گیری وحدت جدید شده است باید مورد بررسی قرار داد. همچنین شرایط ویژه شرایطی از قبیل جنگ، اشغال نظامی و ... است که موجب می‌شود وحدت ملی به خطر بیفتد در این شرایط باید توجه داشت کدام یک از این عوامل در شکل‌دهی وحدت ملی و توجیه و اثبات وجود ملت نقش برجسته‌تری ایفا کرده است. همانطور که اشاره شد بسته به این که درخصوص چه ملت و چه مقطع زمانی و مکانی بحث می‌کنیم نقش این عناصر می‌تواند متفاوت باشد اما تأثیر هیچ کدام از این عناصر را نمی‌توان منکر شد.

۲. هویت ملی مبتنی بر واقعیت‌های اجتماعی

هویت در معنای اعم خودش به معنای ارائه تعریفی از کیستی و چیستی خود است. هویت انواع مختلفی دارد که از جمله می‌توان به هویت‌های فردی و جمعی اشاره کرد. هویت فردی به این معناست که یک فرد چه تعریفی از خود دارد و هویت جمعی یعنی اینکه یک جمع و یک گروه اعم از اینکه قبیله یا ملت باشد چگونه خود را تعریف می‌کند. داشتن تعریف از خود با اعتماد به نفسی که به یک جمع و گروه می‌دهد موجب

می‌شود تا آنان مسیر حرکت و هدف خود را به درستی تشخیص داده و نقش صحیح و مؤثری در تاریخ ایفا نمایند.

درخصوص تعریف از چیستی و کیستی خود چه به لحاظ فردی و چه به لحاظ جمعی نگاه مشترکی وجود ندارد. به خصوص زمانی که این جمع ملت باشد و بخواهیم در خصوص هویت ملی بحث کنیم. از هویت ملی تاکنون تعاریف عدیده‌ای ارائه شده است اگرچه این تعاریف متفاوت و گاه متضاد است اما به طور کلی می‌توان نقاط مشترکی را از بین تعاریف استخراج کرد. شناسایی و شناخت، احساس تعلق و خودآگاهی، شخصیت اجتماعی و ملی از جمله نقاط مشترک این تعاریف است. هویت ملی را صرفاً از طریق این تعاریف نمی‌توان شناخت چرا که هویت ملی خودش یک نظریه است و از آن مهمتر اینکه مبتنی بر یک سری پیش‌فرض‌های فلسفی است ما تا زمانی که پیش‌فرض‌های فلسفی و نظریه هویت ملی را شناسیم نمی‌توانیم به صرف این تعاریف شناخت درستی از این مفهوم پیدا کنیم مهمترین موضوع و مسأله‌ای که در یک نظریه باید مورد توجه قرار گیرد این است که دریابیم آیا این نظریه مبتنی بر اقعیت عینی هست یا نه؟

نظریه‌هایی که در حوزه علوم سیاسی یا علوم اجتماعی ارائه شده به لحاظ تقدم و تأخر بر واقعیات اجتماعی یکسان نیستند. برخی از نظریه‌ها بر واقعیات اجتماعی تقدم دارند و به گونه‌ای به دنبال آن هستند تا مسیر و جهت واقعیات اجتماعی را تعیین کنند یا تغییر دهند، از جمله این نظریه‌ها می‌توان به نظریه‌هایی که درخصوص مدینه فاضله ارائه شده اشاره کرد. این نظریه‌ها به دلیل اینکه بر واقعیات اجتماعی تقدم دارند یکسان نیستند. برخی دیگر از نظریه‌ها همزمان یا با تأخر از واقعیات اجتماعی شکل گرفته‌اند اگر نگوئیم همه لاقبل باید بگوئیم کثیری از نظریه‌های مطرح در حوزه علوم اجتماعی و علوم سیاسی این چنین هستند. این نظریه‌ها با تأخر از واقعیات اجتماعی به دنبال تبیین، توصیف و تحلیل این واقعیات هستند. به عنوان مثال می‌توان به دموکراسی اشاره کرد.

دموکراسی یک واقعیت اجتماعی است که به عنوان شکلی از حکومت در جوامع پدید آمد و به دنبال یا همزمان با آن نظریه‌های مختلف درخصوص دموکراسی درحوزه علوم سیاسی و علوم اجتماعی مطرح شد اگرچه این نظریه‌ها به دنبال توصیف و تحلیل واقعیات اجتماعی هستند اما در بسیاری از موارد شاهدیم که هیچ‌گونه شباهت و یکسانی ندارند. حتی در بررسی و تحلیل موضوعات یکسان نیز متفکرین نظریه‌های یکسانی ندارند. به عبارت دیگر واقعیات اجتماعی خارج از ذهن ما نمی‌تواند حقیقتی

چندگانه داشته باشد. پس چگونه است که درخصوص یک واقعیت مشابه همانند هویت در ایران نظریه‌های مختلف و حتی متضادی از سوی اندیشمندان مطرح می‌شود. برخی از این اختلاف‌ها از تفاوت در نگرش‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، انسان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه ناشی می‌شود اما فراتر از این برخی از این نظریه‌ها بدون توجه به همه ابعاد واقعیات اجتماعی به دنبال توصیف و تحلیل پدیده‌ها هستند. موضوع هویت مبتنی بر واقعیات‌های اجتماعی است و نظریه هویت ملی متأخر از وجود آن است. بحث ما صرفاً اجتماع و هویت اجتماعی نیست بلکه هویت ملی است به همین دلیل با یک مقطع خاص و مشخص از تاریخ مواجه هستیم مقطعی که ملتها شکل گرفته و پدید آمده‌اند.

۳. هویت ملی مبتنی بر احوال تاریخی و ضرورت‌های اجتماعی

تا پیش از شکل‌گیری و پیدایش ملتها انسان‌ها اعم از غربی و شرقی خود را ذیل هویت دینی تعریف و درک می‌کردند. علی‌رغم تعدد اجتماعات قومی و محلی و درگیری، ستیز و رقابت آنها با یکدیگر که نشان‌دهنده این است که هویت‌های متعدد و ناسازگاری در میان آنها وجود داشته است هویت دینی هویت فائق و جامعی بوده که تمام اجتماعات و گروه‌های قومی و محلی را تحت پوشش خود قرار می‌داده است «هویت مسیحی هویتی بود که به کل غرب به رغم تنوع درونی‌اش وحدت می‌بخشید و آن را به عنوان وجود جمعی متمایزی در برابر سایر گروه‌بندی‌های انسانی به ویژه جهان اسلام که «دیگری» مسلط و اساسی غرب در بخش مهمی از تاریخ آن بود سرپا نگه داشته و تحقق می‌بخشید.» (کچوئیان، ۱۳۸۴: ۱۷)

پس از فروپاشی وحدت کلیسایی در جهان مسیحیت و وحدت دینی در جهان اسلام شاهد تغییر و تحولاتی در جهت شکل‌گیری هویت‌های جدید هستیم. هویت‌های جدید صرفاً اعتباری و ذهنی نیست بلکه مبتنی بر احوال تاریخی و ضرورت‌های اجتماعی است. در پی تحولات گسترده جوامع جدید در قالب مرزهای مشخص با عنوان ملت شکل گرفته‌اند ملتها هویت‌های جمعی جدیدی فراتر از هویت‌های پیشین ایجاد کردند و هویت‌های پیشین را در قالب صورتی فرهنگی و سیاسی اعتلا بخشیدند. فرهنگ یک ملت اگرچه به گذشته نیز تعلق داشته باشد اما همزمان با تولد ملت صورت جدیدی پیدا می‌کند. این صورت جدید در اثر تغییر نگرش انسان به خود و هویت خود شکل گرفت.

نگرش‌های جدید اگرچه موجب شد مردم نسبت به گذشته یک مرحله تکامل پیدا کنند اما این تکامل یکسان نبود برخی نگرش‌ها بر مبنای محوریت انسان موجب شکل‌گیری تحولات جدید شد. محور قرار گرفتن انسان با ابتناء بر خودخواهی بشر قابل تفسیر است و همین خودخواهی زمینه‌ساز نگاه استکباری توسط برخی از ملت‌ها به انسان و جهان شد. غالب کشورهای غربی مطابق چنین نگرشی تحولات جدید را رقم زدند. بشر جدید در گوشه‌ای دیگر از عالم تعریفی دیگر نیز از خود ارایه کرد که موجب شکل‌گیری تحولات شد این تعریف علی‌رغم تعریف قبلی بر خودخواهی و محوریت انسان مبتنی نبود.

بلکه بر فهم حقیقی انسان و جایگاهش در جهان هستی مبتنی بود. در این فهم انسان خلیفه‌الله و بنده خدا بر روی زمین است و رسالتی برعهده دارد «ایدئولوژی‌های مثل ناسیونالیسم و لیبرالیسم و سوسیالیسم و ... در گذشته اصلاً نبوده است، زیرا گذشتگان بشر را با نگاه دیگری می‌دیدند و از آن نگاه این ایدئولوژی‌ها نیز نمی‌توانست پدید آید.... در این نگاه چه بدانیم و چه ندانیم میزان و مقیاس خود ما هستیم، اما اگر در آنها به عنوان هم نوع و مخلوق پروردگار و بنده او نظر کنیم نسبت ما با ایشان تغییر می‌کند. وقتی مردم بندگان خدا هستند و نسبتی با او دارند و این نسبت و ارتباط مقوم ذات ایشان است سیاست هم سیاست الهی می‌شود و حقیقت عین نسبت با اوست» (داوری اردکانی، ۱۳۶۵: ۱۵) اینکه در چه مقطعی از تاریخ و چگونه این نگرش جدید شکل گرفت نظر یکسانی وجود ندارد آنچه مسلم است اینکه ملت در همیشه تاریخ به این شکل وجود نداشته و مقدم بر تاریخ نیست:

«مهمترین ویژگی ملت مدرن و متعلقات آن امروزی بودن است هر چند امروزه این نکته به خوبی شناخته شده است اما فرض مقابل آن یعنی طبیعی، اولیه، همیشگی و مقدم بر تاریخ بودن ملت چنان شایع شده است که شاید لازم باشد بار دیگر بر نوظهور بودن واژگان این موضوع تأکید شود.» (هابزبام، ۱۳۸۱: ۵)

۴. نقش پیش فرض‌ها در شکل‌گیری مبانی نظری هویت ملی

تفاوت نگرش در خصوص مقطع پیدایش و شکل‌گیری ملت‌ها مبتنی بر پیش فرض‌های متفاوت اندیشمندان در این خصوص است. فهم هویت ملی با مقطع پیدایش ملت نسبت مستقیم دارد اما پیش فرض‌های متفاوت در خصوص چگونگی ترکیب جامعه موجب شکل‌گیری نظریه‌های مختلف توسط اندیشمندان این حوزه می‌شود. «هر کس

در هر مطلبی بحث می‌کند اصول و مبانی‌ای دارد که بنابر آن سخن می‌گوید یعنی آراء و افکارش متناسب با همان اصول و مبادی است مثلاً کسی که در ناسیونالیسم سخن می‌گوید اگر مارکسیت باشد و تاریخ را تاریخ مبارزه طبقاتی بداند پیداست که ناسیونالیسم را به عنوان مرحله‌ای از مبارزه در تاریخ تلقی می‌کند و از آن می‌گذرد و به این نتیجه می‌رسد که در عصر ما زمان ناسیونالیسم گذشته است. اگر کسی معتقدات دینی داشته باشد و موحد باشد نظر دیگری دارد و در نظر او همه آدمیان در پیشگاه حق مساوی هستند آنها از جهت اتصال و ارتباطی که با حق یگانه دارند انسان شده‌اند در نظر چنین کسی ملت معنای دیگری دارد.» (داوری اردکانی، ۱۳۶۵: ۳)

چگونگی ترکیب جامعه تعیین کننده ماهیت جامعه است. برخی اندیشمندان برای جامعه ماهیتی نمی‌شناسند از نظر آنان جامعه وجود حقیقی ندارد بلکه افراد وجود دارند و جامعه فقط یک اعتبار است در مقابل اندیشمندی که وجود حقیقی و ترکیب عینی جامعه را می‌پذیرند نیز نظر یکسانی ندارند برخی جامعه را همانند یک ماشین می‌دانند و معتقدند ترکیب اجتماع یک ترکیب مکانیکی است در مقابل برخی دیگر به ترکیب حقیقی جامعه اذعان دارند و جامعه را همانند ارگانیسم و یک موجود زنده می‌پندارند. چگونگی ترکیب جامعه و چگونگی تحقق آن تنها در حد یک نظریه متوقف نمی‌شود بلکه به تأسیس جامعه ارتباط پیدا می‌کند «تمام این اختلاف‌ها که به آن اشاره شد [اختلاف در خصوص چگونگی ترکیب جامعه] به اختلاف نظر در مورد عالم و آدم و مبدأ باز می‌گردد. و آراء سیاسی و مدنی هم تابع نظری است که به عالم و آدم داریم و مهم اینکه جامعه و مدینه نه فقط برحسب همین نظر تعریف و بیان می‌شود بلکه با آن تأسیس می‌شود و تحول پیدا می‌کند.» (همان، ص ۵)

اعتقاد به وجود عینی جامعه و تحقق عینی ملت در تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی از یک سو موجب می‌شود تا مقطع مشخصی برای تحقق، شکل‌گیری و تولد ملت در معنای جدید به رسمیت شناخته شود و از سوی دیگر جامعه با حقیقت عینی دارای ویژگی‌های ذاتی خواهد بود که بر مبنای آن ویژگی‌ها در طول تاریخ مراحل از رشد و تکامل را پشت سر خواهد گذاشت.

۵. تکامل هویت ملی

جامعه در صورت وجود عینی همانند یک موجود زنده خواهد بود. موجود زنده آگاهی، رشد و تکامل دارد و در مسیر رشد و تکامل براساس آگاهی برخی از پدیده‌ها

را که با وجود خودش متناسب می‌بیند جذب می‌کند و در مقابل برخی دیگر از پدیده‌ها را مغایر با حقیقت وجودی خودش می‌شناسد و دفع می‌کند. البته زنده بودن جامعه با دیگر موجودات عالم قابل مقایسه نیست چرا که ترکیب جامعه به نسبت دیگر موجودات عالم سطح عالی تر را دارا می‌باشد. (← مطهری، ج ۴، صص ۴۴-۴۳).

شناختن جامعه به عنوان یک ترکیب حقیقی موجب توجه به خصیصه‌های جمعی پدیده‌های اجتماعی شده و موجب تمایز جامعه و فرد می‌شود چرا که در این صورت جامعه آثار و خواص ویژه‌ای خواهد داشت که در افراد انسانی به تنهایی مشاهده نمی‌شود البته برخی از اندیشمندان در تأکید بر وجود عینی جامعه دچار افراط شده و با نادیده گرفتن فرد تنها جامعه را دارای وجود حقیقی می‌پندارند. از این نظر تنها جامعه واقعیت اصیل دارد و فرد جز از واقعیتی تبعی برخوردار نیست. این گرایش‌های افراطی به نوعی می‌توان گفت تحت تأثیر اندیشه هگل قرار گرفته‌اند. از نظر هگل اساساً «جز کل هیچ امری مآلاً و تماماً حقیقی نیست.» (راسل، ۱۳۵۳: ۴۱۹)

چرا که «ماهیت هر جزئی از جهان به چنان عمقی متأثر از روابط آن جزء با سایر اجزاء و با کل است که هیچ بیان صادقی درباره هیچ جزئی نمی‌توان اظهار داشت مگر آنکه آن جزء را به مقامی که در کل دارد منسوب کنیم و چون مقام جزء در کل به همه اجزای دیگر بستگی دارد، پس تبیین صادق مقام آن جزء در عین حال مقام همه اجزای دیگر را نیز تعیین خواهد کرد پس فقط یک تبیین صادق می‌توان کرد و حقیقتی جز تمام حقیقت وجود ندارد و به همین ترتیب جز کل هیچ چیز حقیقت تام ندارد. زیرا که هر جزئی هنگام جدایی به سبب جدا بودن قلب ماهیت می‌یابد و لذا دیگر کاملاً همان که حقیقتاً هست به نظر نمی‌رسد. از سوی دیگر وقتی که یک جزء چنانکه باید در ارتباط با کل در نظر گرفته شود قائم به ذات و قادر به وجود نیست مگر به عنوان جزء همان کلی که فقط اوست که می‌تواند حقیقت تام داشته باشد» (همان، صص ۴۳۹-۴۳۸) در این منطق جامعه و ملت واقعیتی فراتر از فرد است. فرد وجود ندارد مگر به واسطه جامعه، درون جامعه و در خلال جامعه.

اگر جامعه و ملت مرکب واقعی و واحد حقیقی باشد آثار و خواصی خواهد داشت که در انسان‌ها و افراد قابل مشاهده نیست بنابراین قوانین ویژه‌ای بر آن حاکم خواهد بود و باید مستقلاً موضوع شناخت واقع شود. به همین جهت اندیشمندانی که معتقد به اصالت اجتماع هستند میان روان‌شناسی به منزله علم فردی و جامعه‌شناسی به منزله علم

اجتماع تمایز قائل می‌شوند و معتقدند هیچ یک از پدیده‌های سیاسی اجتماعی را نمی‌توان با تحلیل رفتار افراد انسانی شناخت و تبیین و توجیه کرد.

اندیشمندانی که معتقد به اصالت اجتماع هستند شخصیت و هویت مستقلی برای جامعه و ملت و رای شخصیت افراد قایل هستند. در نظر این اندیشمندان هویت و حاکمیت ملی در معنای پدیده‌ای مستقل قابل بررسی و شناخت است: «مدعای نظریه ذات آن است که برای فهم یا تحصیل معرفت‌های هویت‌شناسانه باید بر مبنای قواعد حاکم بر هویت یا حقیقت چیزها رفتار کرد.» (نجفی، ۱۳۸۷: ۳۰)

اگرچه برخی اندیشمندان این حوزه همانند اگوست کنت و دورکهم با تأکید بسیار بر اصالت جامعه اساساً وجود فرد را نادیده گرفته و تصور انسان خارج از اجتماع را محال می‌دانند اما اندیشمندان دیگری در این حوزه و گرایش فکری هستند که هم برای فرد اصالت قائلند و هم برای اجتماع: «در عین اینکه جامعه واقعاً مرکب است ولی این ترکیب با ترکیب‌های دیگر فرق می‌کند یعنی این چنین نیست که شخصیت فرد به کلی نابود شده باشد آنچنان که در مرکبات طبیعی شخصیت عناصر اولیه دیگر هیچ نقشی ندارند.

بلکه در عین اینکه جامعه یک شیء مرکب است عناصر تشکیل‌دهنده جامعه از نوعی شخصیت و آزادی و استقلال بهره‌مندند که این می‌شود اصالت فرد در عین اصالت جامعه و اصالت جامعه در عین اصالت فرد، نه اینکه آیا فرد اصیل است و جامعه انتزاعی یا جامعه اصیل است و فرد انتزاعی» (مطهری، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۱۴۲) «انسان پدیده‌ای است مرکب از طبیعت و اجتماع» (همان، ص ۱۴۹).

اگر جامعه و ملت ماهیت مستقلی نداشته باشد موضوع شناخت واقع نخواهد شد و برخی از مفاهیم اجتماعی همانند وجدان جمعی، اراده جمعی، سرنوشت مشترک اجتماعی، سنت‌ها و قوانین اجتماعی هیچگونه حقیقت و واقعیتی مستقل از وجود افراد نخواهند داشت.

توجه به شکل‌گیری هویت انسانی در یک روند تاریخی مشخص نشان‌دهنده آن است که هویت انسانی و جوهری فرد در یک پروسه زمانی با تکیه بر سه عامل فطرت، تعامل و ارتباط با طبیعت، حضور در جامعه و تعامل و ارتباط با آن شکل پیدا می‌کند. به همین صورت هویت اجتماعی و ملی نیز در یک مسیر و روند تاریخی شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر برخلاف نظر برخی از اندیشمندان که معتقد به اصالت اجتماع

هستند نظام اجتماعی و ملت بالفعل وجود ندارد بلکه با افزایش آگاهی و تکامل اجتماعی در مقطعی از تاریخ وجود عینی پیدا می‌کند:

«برای مثال شهید مطهری معتقد است برای ایجاد یک ملت (یعنی برای رسیدن به درد مشترک، طلب مشترک، آرمان مشترک و احساس جمعی) لازم است افراد آن ملت بتوانند این مقوله را در خود احساس کنند تا حالت آرمانی و متعالی برای آنها ایجاد شود. وی معتقد است عواملی اساسی و جوهری وقتی در میان مردمی القاء شد و احساس و وجدان مشترکی را پدید آورد روح و زیربنای ملیت آماده می‌شود. این زیر بنا نیازمند قالبی است که همان حدود و ثغور مادی و طبیعی و قراردادی یک ملت را می‌سازد.»

در چارچوب چنین نگرشی اگر بخواهیم در خصوص هویت ملی ایرانی بحث کنیم باید توجه داشته باشیم که این هویت در عصر صفویه زمینه شکل‌گیری و تکوین‌اش فراهم شده و سپس بعد از آن مراحل از رشد و تکامل را سپری کرده است «نکته مهمی در آنجا این وضعیت جدید را برای ایرانیان ناخوشایند می‌ساخت و قرن‌ها طول کشید تا این وضعیت به یک ثبات دائمی و پایدار مبدل شود.

آن نکته عبارت بود از اینکه دستگاه منحنط شدهٔ خلافت که در دوران بنی امیه با عصبیت و تفاخر عربی همراه شد در دوران بنی عباس هم علی‌رغم حضور ایرانیان در مشاغل اداری و حکومتی طعم شیرین عدالت اسلامی و حق طلبی دینی را از ایرانیان و سایر حوزه‌های اسلامی دریغ می‌داشت لذا این دوگانگی فکری و سیاسی که یک طرف آن جهان‌بینی و شریعت اسلامی و طرف دیگر آن سرنوشت حاکمیت اسلامی در نظریه خلافت و دولت بود وضعیتی پیش آورد و برزخی را جلوه‌گر ساخت که در نتیجه آن ایرانیان از یک حاکمیت سیاسی تمام عیار ملی تا قرن‌ها محروم شدند. ایرانیان برای رسیدن به آن تاریخ باید عناصر بسیاری را پالایش می‌کردند و سپس در خود می‌پروراندند و در تکوین و تکاملی جدید به بار می‌نشانند که این اتفاق در طلیعه‌های قرن دهم هجری رخ داد. رویداد بزرگ دولت شیعی صفوی و تکوین ملیت نوین ایرانی مسیری بود که پنج قرن بستر اصلی حیات ایرانیان شده است.» (نجفی، ۱۳۸۹: ۲۲)

این نظریه هویت ملی را در چارچوب فرهنگ اسلامی شیعی تعریف کرده و همانطور که اشاره شد با توجه به مبانی فلسفی اجتماعی، تاریخ پس از آن را مراحل از رشد و تکامل این فرهنگ عنوان می‌کند.

«هویت فرهنگی یک ملت، آن فرهنگی است که در جانش ریشه دوانیده است و هویت ملی این مردم اسلام است. بریدگان از اسلام اگرچه در داخل این ملت و تحت حمایت آن هستند اما در حقیقت از آن بریده‌اند زیرا خود را از فرهنگ و روح و خواست این ملت جدا کرده‌اند.» (مطهری، ۱۳۸۱: ۸۵).

این نظریه تأکید بر فرهنگ جامعه دارد و تحولات و حوادث سیاسی اجتماعی پانصدسال اخیر ایران را با محور و محک فرهنگ شیعی جامعه تحلیل و ارزیابی می‌کند. عوامل مؤثر بر تحولات اجتماعی چنانچه با ذات این فرهنگ همخوانی داشته به درون آن راه یافته و در ذیل آن تعریف شده و قرار گرفته است در مقابل عواملی که با این فرهنگ ضدیت داشته از سوی آن طرد شده و نتوانستند به درون آن راه پیدا کنند.

۶. پیش فرض اصالت فرد و هویت ملی

برخی دیگر از اندیشمندان ترکیب حقیقی جامعه را نمی‌پذیرند نظر این متفکرین در خصوص چگونگی ترکیب و وجود جامعه یکسان نیست. اندیشمندانی که با پیش فرض اصالت فرد در خصوص هویت ملی بحث می‌کنند مقطع مشخصی را برای تحقق ملت در نظر نمی‌گیرند بر همین اساس مغایر نظریه پیشین به هویت یکپارچه قائل نیستند و هویت ملی را پیش از آنکه واحد و یکدست باشد دارای مجموعه‌ای از ویژگی‌های ناهمگون معرفی می‌کنند «اصل همبستگی حاکم بر روابط فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و مذاهب اصل ترکیب دیالتیکی است، از این رو تصور هرگونه هویتی به عنوان مقوله‌ای یکدست، خودمختار، ناب و خالص تصویری غیرتاریخی است. به عبارت دیگر چنین تصویری تنها ایدئولوژیک است که در مقام بازسازی و تحدید هویت‌ها برمی‌آید. (بشریه، ۱۳۸۳: ۱۴)» این متفکرین معتقدند که این حکومت‌ها و ایدئولوژی‌ها هستند که از طریق ایجاد آگاهی‌های کاذب به دنبال تحقق یکپارچه هویت ملی هستند «داعیه خلوص فرهنگی، زبانی، ملی، مذهبی و قومی محصول آگاهی کاذب است که به واسطه ایدئولوژی‌های کلی‌پرداز جدید مطرح شده است.» (همان)

وجه بارز این نظریه‌ها این است که برای جامعه وجود مستقلی فراتر از وجود افراد قایل نیستند به همین جهت ماهیتی برای جامعه نمی‌شناسند و مقطعی را برای شکل‌گیری جامعه در نظر نمی‌گیرند. در واقع اساساً جامعه شکل پیدا نمی‌کند و متولد نمی‌شود که مقطع و تاریخی برای تولدش در نظر گرفته شود. این نظریه‌ها چون برای جامعه شخصیت مستقلی قائل نیستند ویژگی‌های ذاتی را برای جامعه و ملت نیز به رسمیت

نمی‌شناسند (رجائی، ۱۳۸۲: ۳۸) به همین جهت نسبت فرهنگ ملی، اسلامی و غربی را برابر می‌دانند. (همان، ص ۶۲)

این نظریه‌ها چون به مقطع مشخصی برای تحقق و تولد ملت اعتقاد ندارند ویژگی‌ها و مولفه‌های هویت ملی را از زمان‌های قبل، حتی قبل از شکل‌گیری ملت در نظر می‌گیرند و متناسب با چنین تحلیلی الگوهای همانند الگوی رودخانه را برای بررسی مولفه‌های هویت ملی معرفی می‌کنند «این دو معنا فکر انتزاعی و مفهومی سیاسی، در مجموع پدیده‌ای را تشکیل داده‌اند که اجازه می‌دهد به سادگی از بستر ایرانی، که رودخانه هویتی مردمان ایرانی از آن می‌گذرد سخن به میان آورد. م‌البته در این گفتار بحث بر معنای دوم، یعنی مفهوم سیاسی از ایران و علاوه بر آن به آن بخش از تاریخ ایران متمرکز می‌شویم که به قبل از اتصال ایران به حوزه تمدنی مبتنی بر اسلام بازمی‌گردد. در دوره موردنظر این گفتار، که به ایران باستان معروف است ایرانیان در چارچوب جهان‌شناسی آریایی، موکد بودند و از هویت نسبتاً استواری نیز برخوردار شدند. ممکن است گفته شود که ارتباط ایران امروز با آن دوره بسیار بعید است و لذا اصولاً توجه به آن دوره اقدامی بی‌ثمر است همانطور که در گفتار بعد خواهیم دید، ایرانیان حتی نگرشی را که به اسلام پیدا کردند از جهان‌بینی آریایی و شکل‌بندی آن در دوران ایران باستان متأثر بود.» (همان، ص ۷۸-۷۹)

پس از این اشاره شد وقتی از هویت بحث می‌کنیم به این معناست که یک فرد یا یک جامعه در خارج از ذهن ما و در دنیای بیرون وجود عینی دارد و ما می‌خواهیم مشخصه‌ها و خصوصیات کلی این فرد یا جامعه را همزمان با سیر تطور تاریخی‌اش تا جایی که امکان‌پذیر است تعریف کنیم.

این نظریه‌ها که اشاره کردیم اساساً وجود عینی جامعه را نمی‌پذیرند به همین دلیل هویت را بیش از آنکه تعریفی حقیقی از واقعیتی عینی باشد بر ساخته‌ای مصنوعی تصویر می‌کنند. «هویت‌های اجتماعی اموری ذاتی نیستند بلکه در فرایند جامعه ساخته می‌شوند. هیچ انسانی ذاتاً مسیحی یا مسلمان، مدرن یا سنتی و ایرانی یا رومی نیست. بعلاوه هویت‌ها وقتی هم ساخته شوند، برخلاف انتظار ساختار قدرت گفتمانی، یکپارچه، بی‌تناقض و یکدست نیستند، و وجوه دیگر در کنار وجه بزرگ شده تداوم می‌یابند. به طور خلاصه هویت‌ها فرآورده دستگاه‌های گفتمانی هویت بخشند. میان ایدئولوژی و هویت سازی پیوندی تعیین کننده نهفته است. ایدئولوژی‌های مختلف به عنوان دستگاه‌های گفتمانی از مدرنیسم گرفته تا سنت‌گرایی، ناسیونالیسم،

سوسیالیسم، بنیادگرایی و غیره برخلاف منطق دیالکتیک تاریخی در پی تأسیس هویت خالی از تعارض یکپارچه و ناب و خالص بوده‌اند.» (همان، ص ۱۵)

در این معنا تأثیرگذاری و شکل‌دهی به هویت موردنظر نیست بلکه اساساً هویت برساخته‌ای دستی و مصنوعی است «وقتی به تجربه‌های دوران ساز، مولد و تمدن‌ساز بشری نگاه می‌کنیم در می‌یابیم که همه هویت‌ها چندلایه، آمیزه‌ای، چهل تکه، ملقمه‌ای و یا شالوده‌سازی و دست‌ساخت بوده‌اند.» (رجائی، ۱۳۸۲: ۲۳۹).

این نظریه‌ها چون مبتنی بر واقعیت‌های اجتماعی نیستند توانایی تحلیل واقعیت‌ها و تحولات اجتماعی را ندارند به همین جهت تحلیل پدیده‌های تاریخی و هویت ملی را سعی می‌کنند با استفاده از نظریه‌هایی همانند نظریه گفتمان یا نظریه قدرت تحلیل کنند.

۷. نتیجه‌گیری

نسبت نظریه‌های سیاسی با واقعیت‌های تاریخی تعیین‌کننده سطح تحلیل نظریه و مشخص‌کننده بار معنایی آن می‌باشد. فاصله گرفتن از فهم حقیقی فرهنگ اجتماعی و واقعیت‌های تاریخی، سطح تحلیلی ظنی را در پی خواهد داشت. علاوه بر این پیش‌فرض‌های فلسفی، معرفت‌شناختی و اجتماعی نیز در تعیین سطح واقع‌نمایی یک نظریه بسیار تعیین‌کننده می‌باشد. سطح واقع‌نمایی نظریه‌های هویت ملی را با بررسی پیش‌فرض‌های آن و تعیین نسبت آن با تحولات تاریخی می‌توان تا حدودی دریافت. با توجه به پیش‌فرض‌های فلسفی و اجتماعی که در این نوشتار مطرح شد جامعه به عنوان یک حقیقت وجودی از هویت عینی برخوردار است که انگاره‌های حقیقی آن را می‌توان با بررسی فرهنگ آن جامعه در گذشته تاریخی تا حدودی دریافت. جامعه در عین حال که از هویتی حقیقی برخوردار است در حرکت تاریخی می‌تواند مسیری از کمال یا انحطاط را طی کند. ملاک این کمال را باید در نظریه‌هایی فراتر از هویت و با میزانی فراتر از عقل بشری جستجو کرد. نظریه‌های گفتمانی هویت ملی نیز با توجه به اینکه برشی از تاریخ را ملاک تحلیل در نظر می‌گیرند به همان میزان از واقعیت‌های عینی فاصله می‌گیرند. بستر شکل‌گیری، رشد و یا انحطاط ملت‌ها در طول تاریخ در نظریه‌های گفتمانی مفقود است.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۷۳). *دانشنامه سیاسی، ویرایش دوم*، تهران: مروارید.
- آقابخشی، علی و مینو افشاری‌راد (۱۳۷۹)، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: چاپار.

۱۶۰ نقش پیش فرض‌ها در شکل‌گیری مبانی نظری هویت ملی

- بشریه، حسین (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳). «ایدئولوژی‌های سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، *مجله ناقد*، ش ۲، سال اول.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۶۵). *ناسیونالیسم و انقلاب*، تهران: دفتر پژوهش‌ها و برنامه‌ریزی وزارت ارشاد.
- راسل، برتراندر (۱۳۴۰-۱۳۴۸). *تاریخ فلسفه غرب و روابط آن با اوضاع سیاسی و اجتماعی از قدیم تا امروز*، کتاب سوم: فلسفه جدید، ترجمه نجف دریابندی، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- رجائی، فرهنگ (۱۳۸۲). *مشکله هویت ایرانیان امروز*، ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ، تهران: نشر نی.
- صنیع اجلال، مریم (۱۳۸۴). *درآمدی بر فرهنگ و هویت ایرانی*، تهران: تمدن ایرانی (وابسته به مؤسسه مطالعات ملی).
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۴). *تطور گفتمان‌های هویتی ایران (ایرانی در کشاکش با تجدد و مابعد تجدد)*، تهران: نشر نی.
- ماتیل، الکساندر (۱۳۸۴). *دایره‌المعارف ناسیونالیسم*، ترجمه کامران فانی و محبوبه مهاجر، تهران: وزارت امور خارجه.
- مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۴). *مبانی و کلیات علوم سیاسی*، ج ۱، تهران: مؤلف.
- مصباح یزدی، محمدتقی (تابستان ۱۳۶۸). *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۱). *پیرامون انقلاب اسلامی*، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). *فلسفه تاریخ*، ج ۱ و ج ۲، تهران: انتشارات صدرا.
- مکنزی، یان (۱۳۷۵). *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، ترجمه م. قائد، تهران: نشر مرکز.
- نجفی، موسی (۱۳۸۷). *تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان*، تهران: دبیرخانه هیأت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی.
- نجفی، موسی (۱۳۸۹). *هویت ملی ایرانیان و انقلاب اسلامی*، تهران: زمان نو.
- هابزبام، ای جی (۱۳۸۱). *ملت و ملی‌گرایی پس از ۱۷۸۰*، ترجمه جمشید احمدپور، مشهد: نیکا.

